

مرگ خوب است، اما برای همسایه!؟

تناقضی دیگر از طیف استحاله!!

آرش کمانگر

دو کشور همسایه ایران و افغانستان جدا از تاریخ، فرهنگ و زبان رسمی مشترک در سال‌های اخیر، دارای یک وجه اشتراک سیاسی هم نیز بوده اند و آن اینکه ایران متجاوز از دو دهه و افغانستان قریب یک دهه، توسط حکومت‌هایی اداره شده اند که تلفیق دین و دولت (تئوکراسی) و اجرای شنیع‌ترین احکام و قوانین مذهبی و قرون وسطایی، جزیی تفکیک ناپذیر از عملکرد آنها به شمار می‌آمده است. با این تفاوت که در ایران این تئوکراسی بر مبنای قرائت اثنی عشری از دین اسلام به مورد اجرا گذاشته می‌شد، ولی در افغانستان بر مبنای قرائت معینی از مذهب اهل سنت. در ایران در تمام ۲۳ سال گذشته، روایت و تفسیر خمینی از احکام و حکومت مذهبی (نظام ولایت مطلقه فقیه) حرف آخر را زده، اما در افغانستان طی سال‌های ۹۲ تا ۹۶ «اسلام جهادی» و طی سال‌های ۹۶ تا نوامبر ۲۰۰۱ «اسلام طالبانی» حاکم بوده است. اکنون به دنبال تهاجم نظامی آمریکا و انگلیس به افغانستان و سرنگونی حکومت طالبان به رهبری «ملاعمر» و بادیگارد بین المللی آن «سازمان القاعده» به رهبری اسامه بن لادن و نیز توافقات اخیر مجاهدین افغانی و سران احزاب اسلامی و قبایل در آلمان، قدرت سیاسی با رضایت «غرب سکولار و مدعی دموکراسی» مجدداً به دست شارباعات و مروجان «اسلام جهادی» افتاده است، با این تفاوت که این بار رهبری موقت این «حکومت اسلامی» را نه شیخ‌پروفسور ربانی بلکه آقای «حامد کرزایی» بعهده دارد که چند سال پیش کارمند یکی از کمپانی‌های نفتی آمریکایی بوده و اکنون با استقرار در قندهار و اقامت موقت در ویلای «ملاعمر» به سرعت مشغول رویاندن ریش بر چهره مبارک است!!

در هر حال این وجه اشتراک سیاسی دو کشور همسایه سبب شده که در سال‌های اخیر و مشخصاً به دنبال انتخابات خرداد ۷۶، مردم ایران بر مبنای ضرب‌المثل: «به در می‌گویم که دیوار بشنود» در بسیاری از حرکات اعتراضی و ضد استبدادی و سکولاریستی خود با صدا کردن نام «طالبان» (حکام تائکونی افغانستان) طالبان خودی یعنی آیت‌الله‌های حاکم بر ایران را افشا کنند. به همین خاطر در بسیاری از راهپیمایی‌ها و میتینگ‌ها شعارهایی نظیر: «مرگ بر طالبان» و «طالبان حیا کن، مملکتو رها کن» سر داده می‌شد تا عمق نفرت توده‌ای از نظام ولایت فقیه نمایانده شود. این قیاس سیاسی بعد از فاجعه تروریستی ۱۱ سپتامبر صراحت بیشتری پیدا کرد و مشخصاً در جریان جنبش و شورش‌های چند هفته‌ای جوانان ایران به بهانه مسابقات فوتبال، شعار جدیدی تحت عنوان «چه کابل، چه تهران، مرگ بر طالبان» فریاد زده می‌شد. حتی در میتینگ قانونی انجمن‌های اسلامی ۱۱ دانشگاه در تهران به مناسبت ۱۶ آذر روز دانشجو، چه در پلاکاردها و چه در قطعنامه پایانی، به سرنوشته عبرت انگیز «طالبانیزم» در افغانستان اشاره شده و فقهای حاکم بر ایران را از وقوع چنین تجربه‌ای در کشورمان ترسانده اند. در واقع سقوط حکومت اسلامی طالبان در افغانستان اگرچه به معنای پایان کار بنیادگرایی اسلامی و فئاتیسم مذهبی در جهان و خاورمیانه نیست، اما در ایران به دلیل بحران و بن بست کامل حکومت اسلامی و مهم‌تر از آن وجود یک جنبش عظیم آزادیخواهانه و سکولاریستی و محدود شدن دایره طرفداران و مزدوران رژیم ولایت فقیه به یک اقلیت بسیار کوچک در جامعه، می‌تواند محرک جدیدی برای گسترش مبارزات مردم علیه استبداد مذهبی حاکم باشد خصوصاً که در ماه‌های اخیر ابعاد زمین گیر شدن و بن بست کامل پروژه اصلاح‌طلبی (یعنی رویای استحاله رژیم عصر شترچرانی به یک حکومت عرفی و دموکراتیک) بیش از هر زمان به اثبات رسیده است. با این همه منادیان و مروجان این پروژه شکست خورده در طیف اصلاح طلبان داخل و خارج از ایران، از آنجا که به قول خودشان «مدتهاست با هر نوع انقلاب، قیام، شورش، قهر و سرنگون طلبی» مرزبندی کرده اند، کماکان با خاک پاشیدن به چشم مردم و امیدپرانی نسبت به خاتمی و مجلس پوشالی اش، به شدت با هر نوع تلاش جهت سازماندهی توده‌ها برای سرنگونی کلیت رژیم از طریق یک انقلاب اجتماعی، مخالفت می‌ورزند و در این شرایط حساس از تاریخ کشورمان نقش یک نیروی «ماند» و بدتر از آن «ضدانقلابی» را ایفا می‌کنند. اما وقوع حوادث اخیر در کشور همسایه، و حمایت «طیف استحاله» از سرنگونی رژیم طالبان، قیام مجاهدین افغانی و حتی لشکر کشی آمریکا و دست پخت «کنفرانس بن» ثابت کرد که این حضرات چگونه با یک چرخش قلم حاضر می‌شوند دعاوی به اصطلاح «منطقی و دموکراتیک» خود را مبنی بر نفی خشونت، زیانبار بودن انقلاب و سرنگونی، نفی کامل هر نوع مبارزه مسلحانه و ... زیر پا بگذارند و در شادی واژگونی طالبان در افغانستان خویشتن را شریک ببینند. اما وقتی به طالبان خودی می‌رسند، به یکباره «متمدن و تدریج‌گرا و رفرمیست» می‌شوند و هر نوع جنبش و قیام انقلابی مردم را خدمت به جناح محافظه کارتر رژیم ایران ارزیابی می‌کنند. اینان که در هفته‌های پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر نسبت به هر نوع درگیری نظامی آمریکا با جمهوری اسلامی ایران هشدار می‌دادند، در رابطه با کشور همسایه تا مرز هورا کشیدن برای تهاجم نظامی آمریکا و شرکا پیش رفتند. این استاندارد دوگانه و متناقض را اپوزیسیون پرو خاتمی چگونه توجیه می‌کنند؟ «آیا مرگ خوب است اما برای همسایه!؟» «انقلاب و سرنگونی و نبرد مسلحانه نیکوست، ولی برای افغانستان!؟» آیا میان طالبان ایران و طالبان افغانستان تفاوت‌های بنیادی می‌بینند؟ و یا حکمت و شاید منافع معینی در کار است؟ در هر صورت این برخورد دوگانه را باید افشا نمود و به موازات آن بر تلاش‌های آگاه‌گرانه و سازمان‌گرانه خود جهت شکل‌دهی به یک آلترناتیو رادیکال، سکولار، آزادیخواه و برابری طلب افزود.